فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc208749441)

[نکته‌ای دیگر 2](#_Toc208749442)

[دلایل‌ عدم تولید گزاره شرعی از تحقیق علمی 3](#_Toc208749443)

[دفاع مبنایی 3](#_Toc208749444)

[دفاع بنایی 3](#_Toc208749445)

[ادله تحریم اختلاط 4](#_Toc208749446)

[دلیل اول 4](#_Toc208749447)

[مقدمه اول 4](#_Toc208749448)

[مقدمه دوم 5](#_Toc208749449)

[دیدگاه فخر رازی 6](#_Toc208749450)

[خلاصه نظر فخر رازی 7](#_Toc208749451)

[وجه چهارم 7](#_Toc208749452)

[ترجیح وجه پرهیز از اختلاط 8](#_Toc208749453)

[قرینه اول 8](#_Toc208749454)

[قرینه دوم 8](#_Toc208749455)

**موضوع: مبحث نگاه /اخـتـلاط**

# پیشگفتار

بحث در اختلاط زن و مرد در محیط‌های اجتماعی و خانوادگی یا غیر خانوادگی بود البته مقصود اختلاط نامحرم‌ها است طبعاً، موضوع اختلاط غیر محارم هست.

دیروز علاوه بر مقدماتی که سابق عرض کردیم اشاره شد که این مسئله کم‌وبیش در تحقیقات علمی هم مطرح است، یعنی غیر از ا نگاه‌های کلی از بحث‌های که از بحث‌های آزادی و فمینیسم برخاسته و موجب حرکت به سمت مستحسن شمردن یا لااقل مذموم نشمردن اختلاط شده است، در مباحث علمی و تحقیقات روانشناسی بحث مطرح است که جای کار بیشتر دارد، سرنخ‌هایی اشاره شد ولی جای کار بیشتر دارد.

گرچه به شکلی مطالعات دم‌دستی نشان می‌دهد، مسئله خیلی واضح نیست، یعنی تحقیقات در این زمینه، تحقیقات متنوعی هست، این‌جور نیست که یک تحقیقات علمی واضحی برای تأیید یا نفی اختلاط وجود داشته باشد.

آن که در خود این تحقیقات یا در بعضی از آن‌ها آمده است این است که یک امر فی‌مابین یا بین الامرین مستحسن باشد، منتهی آن بین الامرین که ما تلقی می‌کنیم و آن که در غرب تلقی می‌شود خیلی فرق می‌کند.

ما در اجواء وقتی می‌گوییم نه اختلاط مطلق و نه تفکیک مطلق، یک جور به ذهن تداعی می‌کند و در جهان غرب با توجه به آن محیط و فرهنگی که در این سه چهار قرن پیدا شده است چیز متفاوتی است.

از این رو این را می‌خواهم تنبه بدهم اگر در تحقیقات یا نتایج تحقیقات ملاحظه می‌کنید امر بین الامرین و نه اختلاط مطلق و نه تفکیک مطلق، بلکه اختلاط مدیریت شده، یا تفکیک نسبی اشاره می‌شود، این در فضای خود یک معنایی دارد و آن را که ما می‌گوییم خیلی متفاوت است. چه در بحث‌های محیط‌های آموزشی و یا محیط‌های عمومی این حال بین الامرین و نسبی بودن اختلاط یا تفکیک یا اختلاط مدیریت شده که می‌گویند، با آن که ما می‌گوییم تفاوت خیلی زیاد دارد.

در هر صورت هم یک نگاه فلسفی در این بحث وجود داشت و هم یک نگاه علمی در بحث وجود دارد.

# نکته‌ای دیگر

فقط نکته‌ای که مزید بر این نکاتی که عرض کردیم این است که ما وقتی می‌خواهیم از اندیشه خود دفاع بکنیم اصولاً در دو موضع دفاعی می‌توانیم داشته باشیم.

۱- یک موضع دفاعی این است که مبنایی حرکت بکنیم بگوییم این فلسفه حقوق بشر یا آزادی یا فمینیستی که شما می‌گویید، این بنیاد درستی ندارد. این یک مبنا است.

۲- در بخش دوم که مباحث علمی است ممکن است کسی پاسخ بنیادی بدهد، بگوید این نوع تحقیقات نمی‌تواند ما را به گزاره‌های تجویزی روشن برساند. این را سابق خیلی بحث کردیم در بحث فقه ارتباطات، بحث کردیم که گفتیم به این سادگی نمی‌شود از گزاره‌های به دست آمده از تحقیقات علمی، گذر کنیم به گزاره تجویزی. به سادگی این امر میسر نیست یعنی ولو کسی بگوید عبور از هست به باید، میسر است، قبول بکند که از گزاره‌های واقعی به گزاره‌های تجویزی می‌شود عبور کرد که علی الاصول هم می‌شود. همان بحث‌های ارزش و دانش که اوایل انقلاب خیلی مطرح بود.

# دلایل‌ عدم تولید گزاره شرعی از تحقیق علمی

## دفاع مبنایی

ولو آن را هم بگوییم ولی این عبور از هست به باید، از توصیف به تجویز، اگر اصل آن پذیرفته شود در گزاره‌های علمی و تحقیقات علمی به این سادگی نیست، دلیل همان است که پارسال عرض می‌کردیم که این تحقیقات علمی نمی‌تواند اولاً به همه مصالح و مفاسد واقعی دست پیدا بکند، یک گوشه‌ای را می‌گیرد و به نتیجه‌ای می‌رسد، ثانیاً اگر هم به آن مصلحت و مفسده واقعی برسد، عمده این بود تزاحمات مصالح و مفاسد به قدری است که علم نمی‌تواند احاطه بر آن پیدا بکند.

به این دو دلیل می‌گفتیم تحقیقات علمی به سادگی نمی‌تواند یک گزاره تجویزی، عقلی عقلایی درست بکند یا به عنوان مصالح در شرع مبنای استنباطی قرار بگیرد. شبیه اینکه می‌گوییم آیه و روایت و سیره و امثال اینها تولید گزاره شرعی می‌کند، بگوییم تحقیقات علمی تولید گزاره شرعی می‌کند. این به سادگی میسر نیست.

البته در آن مباحث می‌گفتیم تحقیقات علمی حدود هفت فایده برای آن ذکر می‌کردیم، ولی اینکه بتواند مستقلاً منبعی برای تولید یک گزاره شرعی بشود به این سادگی نیست.

در گزاره‌های علمی می‌خواهیم بگوییم دلیل عقلی نیست حتی اگر قطع به مفاد آن پیدا بشود و بگوییم قطع هم حجت است، بگوییم علم این را گفته است و قطع هم اینجا درست است، می‌گوییم قطع هم حجت ذاتی واقعی است، باز می‌گوییم نمی‌تواند مستقلاً حکم ثابت کند، اشکال در اینجا این است.

میگوییم یک گزاره علمی از فرضیه بیرون آمد و یک نظریه قطعی علم شد، باز هم عبور از آن به یک حکم شرعی میسر نیست مگر با چیزهای خاص خود آن. این اولاً است.

ثانیاً اگر از این بگذریم بگوییم یک جایی رسیده است و نظریه شده است، مثل نظریه قطعی یا احتمالی شده است، مثل گردش زمین، این از فرضیه بودن خارج شده است، این‌جور هم که بشود، به خاطر آن تزاحماتی که در جعل احکام وجود دارد، نمی‌توان به این اعتماد کرد، برای اینکه می‌گوید در مشاوره، مشاور به مراجع باید خوش‌رفتاری نشان بدهد، مثلاً با او معانقه بکند و نظریه‌ای هم هست که می‌گوید این خیلی اثر دارد که با او معانقه بکند، محرم و نامحرم ندارد، این گوشه‌ای از مسئله را نشان داده است، مصالح و مفاسد واقعی فوق اینها است و علم نمی‌تواند آن را احاطه بکند.

منظور این است که در دفاع گاهی این‌جور جواب می‌دهیم، این دفاع مبنایی است واقعاً هم مهم است، واقعاً هم مهم است، دفاع مبنایی در یک نظریه فلسفی می‌گوییم این نظریه درست نیست، یک نظریه علمی یا می‌گوییم درست نیست یا اینکه می‌گوییم اگر هم درست باشد نمی‌تواند تولید یک گزاره عملی و تجویزی بکند. این‌ها نوع دفاع مبنایی است.

## دفاع بنایی

آن یک داستان دیگری است، آن که می‌گوییم شما می‌گویید علم این را می‌گوید، من تحقیق کرده‌ام و دیدم این را نمی‌گوید. این دفاع بنایی و اقناعی است، می‌گوید تحقیقات علمی نشان می‌دهد که اختلاط دختر و پسر در دبیرستان یا دانشگاه یا هر جای دیگر، این فواید دارد چندین فایده برای آن ذکر شده است، همان‌جا گفته می‌شود؛ تحقیقات دیگری هم وجود دارد که می‌گوید این فواید را ندارد. این دفاع‌های بنایی است و خوب هم هست، یک بخشی از کلام این است.

کارهایی که در کلام در دفاع از گزاره‌های دینی انجام می‌دهیم، علی قسمین است، اشکالات مبنایی و بنایی،

اشکالات مبنایی از قبیل همین بحث‌های اول است که این گزاره‌ها نمی‌تواند به آنجا برسد، صددرصد هم حرف شما درست باشد، این نتیجه را نمی‌شود از آن گرفت.

دفاع بنایی، می‌گوید با قطع نظر از مبنا، همین را هم می‌گویم اشکال دارد برای اینکه مناقض دارد.

در بحث تفکیک و اختلاط در کشور ما بخصوص در بحث‌های دانشگاهی و شاید دبیرستانی، تحقیقاتی انجام شده است و مقالات متعددی در این بخش هم وجود دارد و بسیاری از آن معطوف به این است که فواید تفکیک راجح است، ارجح است. این بحث‌های بنایی مسئله می‌شود و ارزش خود را دارد.

تفاوتی که با اهل سنت در فقه المصلحه می‌گوییم همین است که به صرف مصالحی که حدس می‌زنید نمی‌شود فقه درست کرد.

اینها بازگشت به بیان مقدمات بود که در مسئله چهل و نهم و موضوع اختلاط قبلاً برخی از آن‌ها را اشاره کرده بودیم و در صحبت‌های دیروز و امروز تکمیل شد.

# ادله تحریم اختلاط

ادله برای اینکه اختلاط یا محرم است یا مکروه است چیست و دایره دلالت آن‌ها چه اندازه است.

## دلیل اول

آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ سوره قصص: در داستان حضرت موسی، قرآن می‌فرماید؛ **﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُکُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَ أَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ﴾**

**﴿فَسَقَیٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّیٰ إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ﴾**

**﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا﴾**

بخشی از داستان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام در این آیات سوره قصص آمده و بخشی از آن در این دو سه آیه‌ای که ملاحظه کردید منعکس شده است.

در آیه از منظر بحث ما استدلال مبتنی بر چند مقدمه است که یک مقدمه را پارسال بحث کردیم؛

## مقدمه اول

این بود که این سؤال وجود دارد که بیان یک سیره در قرآن کریم آن هم از غیر معصوم، میانه یک داستان، چه حد دلالتی دارد؟ اینجا می‌فرماید حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام وارد مدین شد، مواجه با یک پدیده‌ای شد و آن هم این طور بود که محلی برای برداشتن آب و سقی اغنام بود آنجا جمع می‌شدند، رفتند وقتی وارد شد در دروازه مدین، دید مردم آمده‌اند، گروه به گروه از این محل آب برداشت می‌کنند، از آن چاه یا شبه چاهی که بود و اغنامشان را سقی می‌کنند، حوایجشان را برآورده می‌کنند.

دید در یک گوشه‌ای با فاصله دو دختر ایستاده‌اند؛ **﴿وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ﴾** با یک فاصله‌ای دید دو خانم ایستاده‌اند، تَذُودَانِ، در تفسیر این‌جور معنا شده است که تمنعان، یعنی آن گله گوسفندانی که داشتند مواظبت می‌کردند در گوشه‌ای باشند تا با بقیه گوسفندان قاطی نشوند.

حضرت هم روی حس انسانی، رفت سؤال کرد، این حس انسانی در بعضی تفاسیر ترکیز نشده ولی در تفسیر نمونه خیلی روی این ترکیز شده است و حرف و حدیث زده شده است و این حس انسانی و عدالت‌خواهی بود و کمک به آن‌ها که محروم بودند و نمی‌توانستند خودشان را نجات بدهند در تفسیر نمونه خیلی بحث شده است.

در تفاسیر دیگر خیلی روی این ترکیز نشده است و در آنجا ترکیز شده است و به این شکل درآمده است که یک کمک صادقانه عدالت‌خواهانه در یک شرایط سخت، گاهی این برکات دارد، حضرت موسی از موضع انسانی و عدالت‌خواهی رفت که دست اینها را بگیرد و به اینها کمک بکند.

همین کمک در یک شرایط ویژه و حساس و اغاثه کسی و کمک به او، این خیراتی برای حضرت موسی داشت، آن حال سختی که حضرت در آن قرار گرفته بود، از گرسنگی و تشنگی که دو سه روز، غذایی نخورده بود و گیاهان بیابان می‌خورد، حال او این‌قدر سخت، در این حال سخت، این‌قدر حساس است که این دو دختری که با این وضع در اینجا قرار گرفته‌اند و در این شرایط هستند، مورد توجه قرار داد و بعد هم کمک کرد، جزئیات کمک هم در روایات آمده است. حضرت خیلی قوی بود بعد جمعیت را کنار زد، دلوی که ده نفر یا چهل نفر باید بکشند، او با گرسنگی که داشت انداخت درون چاه، در روایات هست که دو بار آورد، یک بار به آن‌ها داد و یک بار هم به اغنام این دخترها داد.

این حس عدالت‌خواهی و کمک به دیگران، آثار و برکاتی که دارد در بعضی تفاسیر خیلی برجسته شده و ترکیز شده است.

بعد می‌فرماید حضرت سؤال می‌کند، **﴿قَالَ مَا خَطْبُکُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَ أَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ﴾** آیه سیره‌ای را می‌گوید و آنجایی که ما می‌خواهیم استشهاد کنیم سیره دو دختر حضرت شعیب است، در قرآن یک وقت سیره پیامبری نقل می‌شود آن ظهور در رجحان و گاهی هم وجوب داشته باشد ولی اینجا سیره پیامبر و معصوم نیست، سیره دو دختر از دختران انبیاء است، این آیه دلالت بر رجحان می‌کند یا خیر؟ این یک مقدمه است.

این را سال گذشته بحث کردیم و گفتیم سه احتمال است؛

۱- فقط اباحه را برساند، بگوییم آیه کار به آن ندارد چیز دیگری را دنبال می‌کند وسط آن این را می‌گوید، فقط یک وضع واقعی را بیان می‌کند و حداکثر اباحه است.

۲- رجحان باشد، در ندب و رجحان

۳- حتی ممکن است وجوب را افاده بکند

پارسال این را بحث کردیم که اینجا با قرائن داخلی و خارجی، رجحان را افاده می‌کند.

## مقدمه دوم

این است، سؤال خیلی مهم اینجا این است که این دو دختری که در پاسخ به حضرت موسی گفتند که **﴿لَا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾** ما اغنام خود را سقی نمی‌کنیم، از اینجا آب بر نمی‌گیریم تا وقتی که همه بروند، **﴿حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾**، رعاء جمع راعی است یعنی چوپانان و مردمی که به عنوان چوپانی آمده بودند و مفعول هم محذوف است، یصدر هم یعنی بیرون ببرند.

تا رعاء اغنامشان را بیرون ببرند، اینجا مفعول ذکر نشده است. بنا بر این که یُصدر باشد.

ما نمی‌رویم، برای سق، اقدام به سقی نمی‌کنیم تا وقتی که این چوپانان و مردمی که اینجا آمده‌اند، کارشان تمام بشود و اغنام و گله خود را ببرند، خلوت بشود، طبعاً در آخر آب کمتر است و شرایط هم دشوارتر است، آن وقت ما اقدام می‌کنیم.

برای اینکه در ذهن حضرت موسی این خلجان نکند که یک کسی باید داشته باشید، مگر ندارید؟ مردی نبود که این کار را بکند، می‌گویند وَ أَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ معنایش این است که ما مردی نداریم و برادری نداریم وَ أَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ.

اینکه این دخترها کناری ایستادند و نیامدند همراه جمعیت اقدام به سقی بکنند، این برای چه بوده است؟ اینکه تصریح نشده است که برای عدم اختلاط است.

مقدمه دومی که با آن استدلال تمام می‌شود این است که بگوییم این **﴿لَا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾** دلیل آن این است که ما بخواهیم همراه مردم بیاییم اختلاط میان ما با نامحرم می‌شود، از این جهت اقدام نکردیم، باید گفت وجه آن اختلاط است. پرهیز از اختلاط همراه دیگران اینها برای سقی اقدام نکنند.

# دیدگاه فخر رازی

از همه تفاسیر بهتر، تفسیر فخر رازی در اینجا وجوهی را ذکر کرده است، (تفسیر فخر رازی یک تفسیر غنی و فنی است و تفسیر برجسته است، در تاریخ تفسیر یک نقطه عطف است)

آنجا این‌جور دارد که در بررسی این سؤال یا این مقدمه که وجه این **﴿لَا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾** پرهیز از اختلاط با نامحرم بوده است، باید بررسی کرد وجه آن چیست؟ چون اینکه تصریح نشده است.

در پاسخ به این سؤال از وجه این لَا نَسْقِی در تفسیر کبیر و تفسیر فخر رازی این‌طور آمده است، عبارت مفصل است یک بخش آن این است، می‌گوید وجوهی اینجا برای وجه عدم اختلاط آمده است، این ظاهر است که **﴿لَا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾**، ما درون این جمعیت نرفتیم امتزاج پیدا بکنیم و اختلاط پیدا بکنیم، اما وجه اینکه نرفتند وسط این میدان اختلاط چیست؟ می‌گوید چند نکته می‌شود اینجا مطرح کرد؛

۱- اینکه برای اینکه نمی‌توانستند، جمعیت موج می‌زند و آن‌ها قوی‌تر هستند و برای اینها میسر نبوده است، ضایع می‌شدند لذا چون جمعیت مرد بودند و آن‌ها زور و توان داشتند، اینها دو دختر بودند، دیدند اذیت می‌شوند و چون زور و توان نداشتند جلو نرفتند.

۲- وجه دیگر این است می‌توانستند، نه اینکه نمی‌توانستند، ولی نمی‌خواستند اینجا تزاحمی ایجاد بشود. علاقه‌ای نداشتند که تزاحمی ایجاد بشود.

۳- اینکه اگر می‌رفتند نمی‌توانستند اغنامشان را از اغنام آن‌ها جدا بکنند، اینها با هم قاطی می‌شد و باز توان اینکه اغنامشان را از اغنام آن‌ها جدا بکنند، این میسر نبود.

که اگر این‌ها باشد خیلی نمی‌شود از آن حکمی استفاده کرد، اینکه گفته می‌شود **﴿لَا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾** وجه اول این است که ما اصلاً توان نداریم.

بنابر وجه دوم این است که اگر توان هم داریم، نمی‌خواهیم با بقیه تزاحم سر آب بکنیم. مخصوصاً اینکه بقیه می‌دانستند اینها دختران شعیب هستند و رعایت این امر اجتماعی را می‌کردند که در معرض تهمت قرار نگیرند. یک تنزه از باب مسائل اجتماعی داشتند، طبق این که من از جمله ایشان تفسیر می‌کنم.

یا اینکه انجام نمی‌دادند به خاطر اینکه نگران این بودند که اغنام آن‌ها در شلوغی و تزاحم گم بشود.

## خلاصه نظر فخر رازی

پس سه وجه در اینجا این است؛

۱- اینکه یا نمی‌توانستند، عسر و حرج شدیدی داشت.

۲- یا اینکه می‌توانستند ولی اگر می‌رفتند اغنام آن‌ها گم می‌شد، رعایت مال خود را می‌کردند.

۳- یا اینکه یک جهت اجتماعی داشت، برای اینکه در معرض اتهام قرار نگیرند و ازدحام موجب مسئله برای آن‌ها نکند پرهیز می‌کردند.

# وجه چهارم

اما وجه چهارم این است؛

۴- اینکه اینها نمی‌رفتند، یک جهت شرعی بود و آن پرهیز از اختلاط بود، اگر اینها می‌رفتند باید درهم‌تنیده می‌شدند، یا در حدی برسد که بدن‌های آن‌ها به هم بخورد، یا اختلاطی حاصل بشود و در هم تنیدگی در محیط اجتماعی پیدا بشود.

میان این وجوه آن وجهی که به درد ما می‌خورد این است که بگوییم نفس اختلاط علت این بوده است که آن‌ها پرهیز می‌کردند، پرهیز اینها از اختلاط بما اختلاط بوده است، چون در بحثی که ما در موضوع اختلاط می‌کنیم شرط نیست که ملامسه و تماس حاصل بشود، نفس اینکه در محیطی اختلاط داشته باشند با درجاتی که دارد، این محقق نشود.

باید گفت از میان این احتمالات که متصور است، این جهتی بوده است که گفتند **﴿لَا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾**.

پس انتخاب این احتمال از میان این چند احتمال موجب تقویت استدلال می‌شود و استدلال درست می‌شود و آن نتیجه را می‌دهد که پرهیز از اختلاط مستحسن است، یا اختلاط مستکره است، یا اینکه از آن طرف، پرهیز از این اختلاط مستحسن است.

از این آیه استفاده می‌شود که این فعل دختران شعیب، فعل مستحسنی بود، راجح بود، گفتیم وجوب را نمی‌شود استفاده کرد.

اینجا به نوعی غیرمستقیم تأیید حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام هم هست، البته این تأیید ایشان به تنهایی دلیل نیست، چون این دلیل یک چیز ضمنی است، ولو اینکه اینها غلط دارند و به توهم باطلی این کار را می‌کنند، حضرت موسی می‌گوید به شما کمک می‌کنم. ولی در عین حال اشعار به این دارد که حضرت هم فعل آن‌ها را پسندید و مقابل آن‌ها ایستاد که مشکل آن‌ها را حل کند، یک اشعاری دارد لذا سه چهار قرینه کنار هم می‌تواند آن رجحان را افاده بکند ولو اینکه این قرائن به تنهایی تام نیست. ولی کنار هم درست است. یکی هم این است که یک نوعی تأیید ضمنی و امضای حضرت موسی شاید باشد.

# ترجیح وجه پرهیز از اختلاط

آن که در بین این چند احتمال متصور است در وجه پرهیز اینها از همراهی مردم و رفتن برای سقی در درون آن موج مردمی، حتماً اختلاطی در بین بوده است اما اینکه چرا این کار را نکردند، به خاطر اینکه اختلاط بما هو هو مذموم است؟ یا اینکه نمی‌خواستند دچار سختی بشوند، احتمالات دیگر بود، باید آن وجه را ترجیح بدهیم.

ترجیح آن وجه که بگوییم وجه آن پرهیز از اختلاطی که مذموم بوده، یعنی از پدر و شریعتشان آموخته بودند که این اختلاط، اختلاط ناموجهی است، شرعاً، مطابق با شرع خودشان.

ترجیح این باید گفته شود با بعضی از قرائن ترجیح دارد؛

## قرینه اول

اینکه در ادامه دارد که **﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاءٍ﴾**، استحیاء آن‌ها ظاهر قوی‌تری دارد که استحیاء آن‌ها به جهت شرعی بوده است و از شریعت آموخته بودند، برای اینکه حیاء یک مقوله‌ای است که رایج در متون دینی است و در ادیان قبل هم بوده است.

واژه استحیاء که در ادامه آمده است نشان می‌دهد که این اقدامات در سایه یک فرهنگ استحیاء بوده است و استحیاء یک امر مستحسنی است، پس این پرهیز از اینکه **﴿لَا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾** ناشی از استحیاء بوده است.

برداشت آن‌ها این بوده است که استحیاء خلاف این اختلاط است.

## قرینه دوم

اینکه آمدن این مسئله در قرآن، جهت بیان یک امر واقع که اینها به زحمت می‌افتادند، برای آن‌ها سختی داشته است، یا برای این بوده است که اموال آن‌ها قاطی نشود و غنم‌های آن‌ها گم نشود، این بعید است. میان این همه وقایع که قرآن یک صحنه‌هایی را گزینش می‌کند علی القاعده تناسب دارد که یک وجه شرعی در کار بوده است.

این مجموعه قرائن سیاقی و لبی و خارجی و داخلی ممکن است گفته شود آن جهت شرعی مقصود بوده است.